

پژوهشهای میان رشته‌ای در مطالعات ادب فارسی

دکتر غلامرضا رحمدل

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان

سهیلا فرهنگی*

چکیده

مطالعه میان‌رشته‌ای (Interdisciplinary study) که در دهه‌های اخیر در بسیاری از مراکز تحقیقاتی و دانشگاهی جهان مورد توجه جدی قرار گرفته، رویکردی است که در آن، پژوهشگران با ایجاد تعامل بین رشته‌های گوناگونی و پل زدن میان دو یا چند رشته مختلف، می‌کوشند تا برای دستیابی به حل مسائل به الگوی مناسبی دست یابند. هدف این مقاله آشنایی با رویکرد میان‌رشته‌ای و معرفی بعضی از گونه‌های پژوهشهای میان‌رشته‌ای است که با پژوهشهای ادبی مرتبط است. در این نوشتار، ضمن ارائه تعریف دقیقی از پژوهش میان‌رشته‌ای و بیان انواع آن در مطالعات ادبی، زمینه‌ها و علل گرایش به پژوهش میان‌رشته‌ای و مبانی این رویکرد مورد بررسی قرار می‌گیرد و نمونه‌هایی از آثار معرفی و بررسی می‌شود که با چنین رویکردی به تحلیل متون ادب فارسی پرداخته‌اند. بررسیها نشان می‌دهد که در دهه اخیر، تحلیل متون ادب فارسی با استفاده از این رویکردها گسترش چشمگیری یافته و موجب توجه و بازخوانی آثار ادب فارسی با نگاهی تازه شده است.

کلیدواژه‌ها: زبان ادبیات فارسی، پژوهش میان‌رشته‌ای، مطالعات ادبی جدید، تحلیل متون ادب فارسی

مقدمه

پژوهش میان‌رشته‌ای، تلفیق دو یا چند رشته دانشگاهی برای حل یک مسئله علمی است که در دوران رواج تخصص‌گرایی و در عصری که بین متخصصان رشته‌های مختلف فاصله افتاده است، نگاهی وحدت‌گرایانه به دانش بشری دارد و درصدد ایجاد ارتباط منطقی بین علوم و پاسخگویی به سؤالهایی است که رشته‌های تخصصی به تنهایی نمی‌توانند جوابی کامل برای آنها بیابند. این رویکرد پس از آسیب‌شناسی تخصص‌گرایی محض و آشکار شدن پیامدهای منفی آن در دهه‌های اخیر، اهمیت خاصی یافته و در مراکز دانشگاهی و تحقیقاتی جهان مورد توجه قرار گرفته است.

پژوهش‌های ادبی نیز همیشه آمیزه‌ای از روشها و رویکردهای مختلف نظری و عملی بوده است. بررسیهای تک‌بعدی در مطالعات ادبی، که ناشی از حصرگرایی و بسنده کردن به روش و ابزار و چارچوب نظری هر علم است به بدفهمی‌ها منجر شده و سبب پدید آمدن ملغمه‌ای از آرا و عقاید متضاد در بررسی یک مسئله ادبی گردیده است. در این مقاله ضمن بررسی زمینه‌ها و عوامل گرایش به مطالعات میان‌رشته‌ای و بیان مبانی این رویکرد، گونه‌هایی از پژوهش‌های بین‌رشته‌ای معرفی می‌شود که به گونه‌ای با مطالعات ادبی گره خورده است.

هدف این تحقیق، تأکید بر لزوم توجه به رویکرد میان‌رشته‌ای در مطالعات ادبی و آشنایی با معنای عام و خاص آن و بررسی نمونه‌هایی از مطالعات بین‌رشته‌ای در تحقیقات ادب فارسی است.

رویکرد میان‌رشته‌ای چیست؟

قرار گرفتن دو یا چند رشته به هر شکلی در کنار هم از نظر عموم، رویکرد میان‌رشته‌ای تلقی می‌شود. براساس این تلقی، رویکرد میان‌رشته‌ای همیشه بوده است؛ مثلاً از گذشته‌های دور، موسیقی و ادبیات و یا نقاشی و ادبیات با هم به کار می‌رفته و یا در مطالعات ادبی معمولاً نگاه تاریخی در کنار تحلیل‌های ادبی حضور داشته است. اما آنچه امروزه در میان خواص، پژوهش میان‌رشته‌ای نامیده می‌شود، تنها همنشینی و همکاری مکانیکی دو یا چند رشته نیست بلکه رویکرد بین‌رشته‌ای، رویکرد پیوندی و تعاملی رشته‌های گوناگون علوم با یکدیگر و همکاری تنگاتنگ آنها با هم است به گونه‌ای که ارتباط آنها با هم در یک بستر دیالوگی و دیالکتیکی شکل گرفته باشد. در واقع، این

رویکرد بر نوعی کثرت‌گرایی روش‌شناختی در تحلیل یک مسئله یا شناخت یک پدیده مبتنی است که بر تعامل اثربخش گستره‌های مختلف علمی تأکید می‌ورزد به طوری که این تعامل به شکل‌گیری نظام تازه‌ای از دانش منجر می‌شود. بنابراین بهتر است میان دو اصطلاح «میان‌رشته‌ای» و «چندرشته‌ای» تفاوت قائل شویم؛ همان‌گونه که «تامسون کلین» یادآوری کرده است:

چندرشته‌ای بودن، متضمن در کنار هم قرار گرفتن دو یا چند رشته علمی است همچون تدریس گروهی مدرسان حوزه‌های مختلف در یک زمینه موضوعی در حالی که بین‌رشته‌ای بودن، مستلزم یکپارچگی و تغییر شکل نظام و حوزه علمی پیشین و ایجاد شکل‌های تازه‌ای از دانش است (رهادوست، ۱۳۸۲: ص ۱۹۶).

میان‌رشته‌ای بودن از نظر گروهی، تنها به شکل‌گیری نظام جدید مطالعاتی پایان نمی‌پذیرد بلکه ممکن است به ظهور موضوع جدید و زبان تازه نیز منجر شود؛ آن چنانکه «رولان بارت» می‌نویسد: «فعالیت میان‌رشته‌ای هنگامی به طرزی مؤثر آغاز می‌شود که همبستگی میان علوم و رشته‌های کهن به سود ظهور موضوع و زبانی جدید درهم شکند، موضوع و زبانی که به عرصه یا میدان شاخه‌های قبلی علوم تعلق ندارد» (بارت، ۱۳۷۳: ص ۵۷). بنابراین رویکرد میان‌رشته‌ای را می‌توان نتیجه تعامل پویا میان رشته‌های مختلف برای حل مسائل علمی دانست و رویکرد چندرشته‌ای را حاصل تعامل مکانیکی رشته‌های گوناگون به شمار آورد؛ به تعبیر دیگر، کثرت‌گرایی روش‌شناختی به دو صورت قابل ملاحظه و اجراست: گاهی پژوهشگر سعی دارد از رهاورد تمام دانش‌هایی بهره‌برد که درباره مسئله او سخن گفته‌اند؛ اما برای رسیدن به این مقصد روش تعریف‌شده‌ای ندارد و بدون برنامه دقیق پژوهشی به جمع‌آوری اطلاعات می‌پردازد. این گونه کثرت‌گرایی به التقاط اندیشه‌ها و خلط مبانی می‌انجامد. چنین مطالعه‌ای به معنای واقعی پژوهش میان‌رشته‌ای به شمار نمی‌رود؛ اما کثرت‌گرایی مبتنی بر برنامه دینامیکی در مقام جمع آرا نیست بلکه آرای مختلف را به طریقی پویا در تصرف و ترکیب می‌گیرد تا در این میان به دیدگاهی ژرفتر برسد. بنابراین مطالعه میان‌رشته‌ای به جمع دیدگاه‌ها نمی‌انجامد بلکه به یافتن رویکردی عمیقتر، ختم می‌شود که حاصل آن به دست آوردن دیدگاه خاصی است (ر.ک. قراملکی، ۱۳۸۵: ص ۳۸۹-۳۹۲).

بر این اساس، می‌توان به صورت قطعی گرایش‌های مطالعاتی نشانه‌شناسی، تحلیل گفتمان و مطالعات فرهنگی را که به گونه‌ای با مطالعات ادبی پیوند دارند به معنای

واقعی میان‌رشته‌ای دانست؛ اما پژوهشهایی را که مثلاً براساس روش و مبانی جامعه‌شناسی ادبیات و یا روانشناسی ادبیات اجرا می‌شود و بیشتر وجهه فرارشته‌ای دارد با تسامح، میان‌رشته‌ای به شمار آورد.

علل و زمینه‌های پیدایش رویکرد میان‌رشته‌ای

دانش بشری از قرن هفدهم به بعد، رشد تصاعدی داشته است. ویلیام هیول رشد علم را با به هم پیوستن جویبارها برای تشکیل رودسار مقایسه می‌کند؛ اما منتقدان نظر او معتقدند چنین تصویری پیوستگی نادرستی را بر تاریخ علم تحمیل می‌کند. از نظر آنان علم به طور یکنواخت پیشرفت نمی‌کند و نظریه‌ها در یکدیگر جاری نمی‌شود به عکس، قاعده‌اساسی در شکل‌گیری و پیشرفت دانش رقابت و مبارزه است و جابه‌جایی یک نظریه با نظریه دیگر اغلب از طریق براندازی انقلابی صورت می‌گیرد (لازی، ۱۳۷۷: ص ۲۵۶-۲۵۷). قرن هجدهم نیز دوران اجرای طرحها و حرکت‌های علمی بنیانی بود تا اینکه در قرن نوزدهم، نخستین حوزه‌های بزرگ رشته‌های تخصصی با آهنگهای متفاوت پی‌ریزی می‌شود؛ شاخه‌های اصلی دانش شکل می‌گیرد و روشهای خود را تعریف می‌کند و سرانجام در آستانه قرن بیستم، مرزهای اصلی ترسیم، و تلاش می‌شود تا رشته‌های علوم به صورت دقیق مرزبندی شود. در این میان علوم انسانی نیز رشد کمی زیادی می‌یابد که به تخصصی شدن افراطی شاخه‌های آن می‌انجامد و انبوهی از الگوها و روشها پیدا می‌شود (دورتیه، ۱۳۸۲: ص ۲۱-۲۲).

بنابراین رشد علم با شاخه‌شاخه‌شدن، تخصص‌گرایی و جزئی‌نگری آن همراه بود. این امر دستاوردهای زیادی را برای بشر به دنبال داشته است، اما حصرگرایی و بسنده کردن به گستره‌ای محدود در بسیاری از موارد موجب نفی و انکار سایر رویکردها و روشها شد؛ به تعبیر دیگر، هرچند تخصص‌گرایی، علم را دقیقتر و ژرفتر کرد، پیوند و تعامل میان علوم را از هم گسست. به نظر ادگار مورن با چنین تخصصی‌شدنی باید بپذیریم که اطلاعات در عرصه علم به هیاهو تغییر می‌یابد و بارانی از روشنیهای جزئی به تاریکی مطلق تبدیل می‌شود (ر.ک. مورن، ۱۳۷۴: ص ۲۱). تخصصی کردن بیش از اندازه موجب تکه‌تکه شدن بافت پیچیده واقعیت، و واقعیتها متلاشی و تجزیه می‌شود. بنابراین پژوهشگر تمام تلاش خود را صرف حل جزئی از معما می‌کند به گونه‌ای که گاه فهم پاسخ اجزای دیگر و کل معما برایش بی‌اهمیت می‌شود.

در اوایل قرن بیستم، گروهی از اندیشمندان از جمله ادموند هوسرل برای جبران آثار منفی تخصص‌گرایی به چاره‌جویی پرداختند و روشهای جدیدی را برای فهم بهتر پدیده‌ها و کشف قوانین حاکم بر آنها پیشنهاد کردند. «پدیدارشناسی» را می‌توان از نخستین گامهایی دانست که علیه حصرگرایی در علوم برداشته شد. پدیدارشناسی رهیافتی است که نقش آن نشان دادن ابعاد پدیدارهای کثیرالاضلاع است. البته باید میان پدیدارشناسان متقدم و متأخر تفاوت قائل شد. پدیدارشناسان معاصر با بهره‌جستن از رویکرد میان‌رشته‌ای در واقع پدیدارشناسی را تعالی و توسعه داده‌اند (قراملکی، ۱۳۸۵: ص ۳۲۸).

بعضی نیز راه‌هایی از آثار منفی تخصص‌گرایی را در کثرت‌گرایی جستجو کردند؛ یعنی برای مسئله‌ای واحد به روشها و ابزارهای گوناگون روی آوردند و بدین وسیله بود که رویکردهای چندرشته‌ای و میان‌رشته‌ای اهمیت پیدا کرد تا با وحدت‌بخشی به دانشهای نزدیک به هم، شکاف ارتباطی پُر شود که در عصر تخصص‌گرایی میان شاخه‌های مختلف علوم پدید آمده بود.

مبانی رویکرد میان‌رشته‌ای

در رویکرد میان‌رشته‌ای، که بر کثرت‌گرایی روشمند مبتنی است، نگاه پژوهشگر، عام، فراگیر و نظام‌مند است. محقق در رویکرد میان‌رشته‌ای به جای پارادایم گسستن، فرو کاستن و تک‌بعدی‌سازی، پارادایم تمایزدهی و پیونددهی را اصل قرار می‌دهد؛ پارادایمی که متمایز کردن بدون گسستن و پیوند دادن بدون این‌همانی کردن یا فرو کاستن را ممکن می‌کند. این پارادایم، اصل «یگانه‌بسیارگانه» یا «وحدت در کثرت» را در خود دارد که از وحدت و یگانگی انتزاع شده از بالا (کلیت‌گرایی) و از پایین (فرو کاستن‌گرایی) می‌گریزد (مورن، ۱۳۷۹: ص ۲۱).

آگاهی پژوهشگر از چندبعدی بودن واقعیتها نشان می‌دهد که هر بینش تکررشته‌ای و قطعه‌قطعه شده‌ای ناقص و ابتر است؛ پس باید آن رشته را با بعدهای دیگر و رشته‌های دیگر پیوند داد. هر چند، رشته‌های دانش از هم متمایز شده و با یکدیگر در رقابت است، در رویکرد وحدت‌گرایانه میان‌رشته‌ای مکمل یکدیگر خواهد بود تا محقق به فهمی کاملتر و شناختی جامع‌تر از پدیده مورد مطالعه دست یابد.

توجه به بافت در رویکرد میان‌رشته‌ای اهمیت زیادی دارد. پژوهشگر در چنین

رویکردی بصیرت کلی خود را پرورش می‌دهد تا در مسیری گام بردارد که او را به شناخت همه‌جانبه نزدیک کند. محقق می‌داند که معنا همان‌قدر که از متن ریشه می‌گیرد از بافت یا زمینه اجتماعی و فرهنگی نیز تأثیر می‌پذیرد.

انعطاف‌پذیری و داشتن سعه صدر برای ایجاد تعامل با سایر رشته‌ها از لوازم رویکرد میان‌رشته‌ای است. برعکس، خودمحوری شناختی و عاطفی از زمینه‌های روانشناختی گرایش به حصرگرایی است که بدون رفع آنها مطالعه میان‌رشته‌ای تحقق نمی‌یابد. پژوهشگر باید ذهن خود را برای حرفه‌هایی که دیگران زده‌اند، باز کند و سعه صدر داشته باشد. یکی از مهمترین عوامل انکار رهیافت سایر رشته‌ها نبودن زبان مشترک است. بنابراین مطالعه میان‌رشته‌ای تا حدودی نیازمند فعالیت در سطح ارتباط کلامی و منطقی است و سرانجام اینکه برای دستیابی به رویکرد میان‌رشته‌ای باید به ایجاد مدل منطقی برای ارتباط زایا و مؤثر بین رشته‌ها توجه کرد (قراملکی، ۱۳۸۳: ص ۲۵۴-۲۵۵).

ادبیات و مطالعات میان‌رشته‌ای

ادبیات از جهت موضوعی، قلمرو وسیعی را در برمی‌گیرد و با دانش‌های متعددی در ارتباط است. از این رو روش‌های مختلفی را برای مطالعه و بررسی آن می‌توان به کار گرفت؛ به عبارت دیگر بسیاری از مسائل ادبی «چندوجهی» است و به دلیل کثیرالاضلاع و ذوبتون بودن در علوم مختلف ریشه دوانده است. بنابراین برای حل مسائل آن باید علوم مختلف را کاوید. اصولاً ادبیات درباره همه‌چیز بحث می‌کند: زندگی، جوانی، پیری، مرگ، عشق، خانواده، اجتماع و به طور خلاصه زندگی با تمام تنوع و گوناگونی‌اش؛ پس مشکل می‌توان آن را در یک حوزه محدود کرد (Moran, 2002: p 21)، به همین سبب است که مطالعات ادبی هرگز در طول تاریخ، رشته‌ای ناب و خالص نبوده و همیشه با مباحث و گفتمان‌های دیگر رشته‌ها در ارتباط بوده است (رها دوست، ۱۳۸۲: ص ۱۹۷).

رویکرد میان‌رشته‌ای را می‌توان در پژوهش‌های گوناگون آشکارا دید که در رشته‌های مرتبط با مطالعات ادبی شکل گرفته است؛ از جمله نشانه‌شناسی، تحلیل گفتمان و مطالعات فرهنگی، که امروزه در حوزه مطالعات ادبی جهان جایگاه ویژه‌ای دارد. هم‌چنین مطالعات در حوزه‌های روانشناسی ادبیات و جامعه‌شناسی ادبیات که در واقع گرایش‌های فرارشته‌ای است. در اینجا ضمن توضیحی درباره موارد پنجگانه، نمونه‌هایی

از آثاری معرفی و بررسی می‌شود که با این رویکردها به تحلیل متون ادب فارسی پرداخته است.

الف) نشانه‌شناسی

نشانه‌شناسی^۱ اصطلاحی است که فردینان دو سوسور آن را برای نامیدن علمی پیشنهاد کرد که زندگی نشانه‌ها را در دل جامعه بررسی می‌کند. هرچند نشانه‌شناسی با همین مفهوم در قرن هفدهم نیز به وسیله فیلسوف انگلیسی، جان لاک مورد استفاده قرار گرفته بود، مفهوم این واژه به مثابه وجهی بین‌رشته‌ای برای بررسی پدیده‌هایی که در زمینه‌های مختلف وجود دارد، صرفاً در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بود که مستقل و بدون ارتباط با کار سوسور به وسیله چارلز سندرز پیرس، فیلسوف امریکایی تکوین یافت (جواندل، ۱۳۸۰: ص ۱۶۲-۱۶۳).

در اوایل دهه ۱۹۵۰م. کلود لوی-استروس ساختگرایی را با استفاده از نشانه‌شناسی در انسان‌شناسی بنیان نهاد. ساختگرایی و نشانه‌شناسی عملاً رشته‌ای را پدید آورد که کاملاً می‌توان آن را «نظریه» دانست؛ زیرا معنا و وضعیتهای معنا را به موضوع مطالعه مبدل ساخت و به این ترتیب بدون اینکه خود را به علوم اجتماعی و انسانی مثل ادبیات، فلسفه، تاریخ، زبان‌شناسی و روان‌شناسی محدود کند، همه آنها را به یکدیگر متصل کرد؛ علمی که از اواخر دهه ۱۹۶۰م. بر نظریه ادبی تأثیری مستقیم گذاشته بود (کان، و دیگران، ۱۳۷۳: ص ۱۰).

در مرکز حوزه مطالعات نشانه‌شناختی، نظامهای نشانه‌های قراردادی واقع است که برای ایجاد ارتباط مستقیم به کار می‌رود؛ اما پیچیده‌تر از رمزگانهای صریح، نظامهایی است که بدون تردید ایجاد ارتباط را ممکن می‌سازد؛ اما رمزگان آنها بسادگی قابل تثبیت نیست و بسیار مبهم است؛ ادبیات یکی از آنهاست. برای خواندن و درک ادبیات به چیزی بیش از دانش زبانی نیاز است. وجود همین غنا و پیچیدگی نظامهای ارتباطی‌ای چون ادبیات، مطالعه نشانه‌شناختی آنها را فوق‌العاده جذاب می‌کند. ادبیات بی‌وقفه هرچه را در حال مبدل شدن به رمزگانی دقیق یا قواعد صریح تعبیر است، تضعیف می‌کند و به نقیضه می‌کشاند و از میان می‌برد (ر.ک. کالر، ۱۳۷۹: ص ۱۱۷-۱۲۴).

معروفترین نشانه‌شناس جدید، یوری لوتمان از اتحاد جماهیر شوروی، که در آثاری از قبیل تحلیل متن ادبی (۱۹۷۲) انواع ساختگرایی و چکسلواکیایی را گسترش داد،

معتقد است که آثار ادبی ارزش بیشتری دارد؛ زیرا نسبت به متون غیر ادبی «بار اطلاعاتی» بیشتری دارد. رهیافت او دقت زبان‌شناسان ساختگرا و فنون «خواندن دقیق» اصحاب نقد جدید را در کنار یکدیگر قرار می‌دهد (سلدن و ویدسون، ۱۳۷۷: ص ۱۳۷).

اسطوره‌ها، افسانه‌ها و به طور کلی هنر و ادبیات عامیانه و فولکلوریک از آنجا که موقعیتهای کهن، ساده و همگانی را توصیف می‌کند، توجه بسیار نشانه‌شناسی را برمی‌انگیزد. نشانه‌شناسی ادبیات، امروزه در کنار نقد نو رشد بسیاری یافته است. در حال حاضر، نقد نو در دو راستا به کار گرفته می‌شود: نخست برای بررسی شکل و یا ریخت‌شناسی روایت و دوم برای مطالعه کهن‌الگوهای نمادین (گیرو، ۱۳۸۰: ص ۹۹-۱۰۰).

بیشتر نشانه‌شناسان معاصر بررسی و مطالعه فنون بلاغی نظیر استعاره، مجاز و کنایه را نیز در قلمرو نشانه‌شناسی می‌دانند. ویژگی اصلی این گرایش این است که نشان دهد صورتهای بلاغی، نقش ژرف و انکارناپذیری در شکل دادن به «واقعیتها» دارد. به نظر آنان فنون بلاغی صرفاً آرایه‌های سبکی نیست، بلکه از ساز و کارهای شکل‌دهنده به گفتمان است (ر.ک. سجودی، ۱۳۸۲: ص ۱۱۶).

نمونه‌های مطالعات نشانه‌شناختی در ادب فارسی

آثار نشانه‌شناسی ادبی در ایران هر چند گسترده نیست، روبه رشد است. کتاب «نشانه‌شناسی تفسیر عرفانی» نوشته مریم مشرف یکی از آثاری است که در این زمینه منتشر شده است. هم‌چنین می‌توان از «نشانه‌شناسی مطایبه» نوشته احمد اخوت و «نشانه‌شناسی ادبی، کاربرد قرآن و حدیث در ادب فارسی» نوشته محمدرضا راشد محصل یاد کرد. از نمونه مقاله‌هایی که به نشانه‌شناسی ادبی پرداخته است، می‌توان از «بررسی نشانه‌شناختی داستان یک شهر احمد محمود» از جواد اسحاق‌نیا نام برد و نیز از پایان‌نامه‌ها «نشانه‌شناسی بوف‌کور» نوشته سیمین‌دخت گودرزی و «نشانه‌شناسی القایی در اثر ادبی» نوشته خدیجه حمیدپور به این رویکرد پرداخته‌اند.

مقاله «تأویل نشانه‌شناختی ساختارگرای شعر زمستان اخوان ثالث» نوشته علیرضا انوشیروانی از مقاله‌هایی است که به رویکرد نشانه‌شناسی ادبی پرداخته است. مؤلف پس از مباحثی نظیر تعریف نشانه‌شناختی، فردینان دو سوسور و نشانه‌شناختی، تعریف نشانه، نشانه‌شناسی و ساختارگرایی و طرحواره ارتباطی یاکوبسن^۲ به کاربرد اصول نشانه‌شناسی در شعر «زمستان» توجه کرده است. او نشانه‌های این شعر را به چند دسته

تقسیم می‌کند: «نشانه سرما» که در این نوع نشانه دال و مدلول با دلالت ضمنی^۳ به هم پیوند می‌خورد. به نظر نویسنده در رمزگان هنری، سرمای زمستان می‌تواند معانی بسیاری را به خواننده القا کند. بی‌محبتی و بی‌مهری، بدگمانی، روابط بی‌روح و سرد بین مردم، جدایی، سکوت، دل‌تنگی و ناامیدی و سرانجام مرگ، همگی می‌تواند بیانگر احساسات تلخ انسانی باشد که در فراز و نشیب زندگانی به پایان محتوم غم‌انگیز خود رسیده است و کسی را یارای مقاومت در برابر سرمای سوزان زمستان نیست. نشانه دیگر «ترسا» است که براساس توافق میان کاربران این نشانه در رمزگان ادبی، این واژه در مفهوم می‌فروش و پیمان‌کش به کار رفته است. واژگان «مسیحی» و «ترسا» در کارکرد ارجاعی خود هر دو به یک معناست؛ اما رمزگان متفاوتی دارد که در این شعر به طور همزمان از هر دو رمزگان استفاده شده است. «مسیحا» جان دوباره می‌بخشد و «ترسا» با پیمان‌می، غم و غصه را به فراموشی می‌سپارد. «نشانه‌های احساسی» در این شعر از نظر نویسنده، تکرار واژه «منم» و صفات به کار گرفته شده همچون «لولی‌وش مغموم»، «سنگ تپیاخورده رنجور» و «دشنام پست آفرینش» است که احساس تنهایی، پوچی، غم، بی‌ارزشی و رنج و ناامیدی را به خواننده القا می‌کند. سرانجام، شاعر به «نشانه‌های سرخی، تاریکی و چراغ» در این شعر می‌پردازد و به مدلولهای متفاوت و متعدد آنها اشاره می‌کند.

به نظر نویسنده، شعر زمستان اخوان ثالث، ساختار واحدی از نظام نشانه‌شناسی را ارائه می‌کند؛ به عبارت دیگر تمامی انگاره‌ها و تصاویر به سوی وحدت شعری حرکت می‌کند. نکته مهم دیگری که نویسنده به آن پرداخته این است که در رمزگانهای هنری، یک دال می‌تواند چندین مدلول داشته باشد. بنابراین بررسی نشانه‌شناختی هر شعر نیز می‌تواند لایه‌های معنایی متعددی را آشکار سازد؛ به عبارت دیگر نشانه‌شناسی بر تکرار در تفسیر استوار است (ر.ک: انوشیروانی، ۱۳۸۴: ص ۵-۲۰).

ب) تحلیل گفتمان

تحلیل گفتمان^۴ که از آن به سخن‌کاوی، تحلیل کلام و تحلیل گفتار نیز تعبیر می‌شود، گرایش مطالعاتی بین‌رشته‌ای است که از اواسط دهه ۱۹۶۰ تا اواسط دهه ۱۹۷۰م. در پی تغییرات گسترده علمی - معرفتی در رشته‌هایی چون انسان‌شناسی، قوم‌نگاری، جامعه‌شناسی خرد، روانشناسی ادراکی و اجتماعی، شعر، معانی و بیان، زبان‌شناسی و

سایر رشته‌های علوم اجتماعی و انسانی علاقه‌مند به مطالعات نظام‌مند ساختار، کارکرد و فرایند تولید گفتار و نوشتار ظهور کرده است. این گرایش به دلیل بین‌رشته‌ای بودن، خیلی زود به عنوان یکی از روش‌های کیفی در حوزه‌های مختلف علوم انسانی مورد استقبال واقع شد (فرکلاف، ۱۳۷۹:ص ۷). البته تحلیل گفتمان بیش از هر چیز وامدار زبان‌شناسی و نقد ادبی بویژه نقد ادبی نو است (بهرام‌پور، ۱۳۷۹:ص ۲۴). تحلیل گفتمان انتقادی در روش تحلیل خود از روش زبان‌شناختی دستور نظام‌بنیاد هالیدی و اصطلاحات فرازبانی و زبان‌شناسی صورت‌گرایان به عنوان ابزاری برای تبیین ایدئولوژیهای پنهان و منابع قدرت در پشت متنهای زبانی بهره می‌گیرد (آفاگل‌زاده، ۱۳۸۵:ص ۱۲۸).

نظریه‌پردازان تحلیل گفتمان بر تفاوت‌های نهادینه شده‌ای آگاهند که بین متون ادبی و غیرادبی وجود دارد؛ به عنوان مثال از نظر آنان متون تاریخی به دلیل رابطه‌ای که با واقعیت دارد، تشخیص می‌یابد؛ اما متون ادبی رابطه پیچیده‌ای هم با واقعیت و هم با ارزش دارد. از یک سو واقعیتی را درباره وضعیت انسان ارائه می‌کند و از سوی دیگر آن واقعیت را درون یک فرم خیالی و غیرحقیقی عرضه می‌کند (میلز، ۱۳۸۲:ص ۳۴).

با تکیه بر قواعد و قوانین زبان‌شناسی و تحلیل گفتمانی و هم‌چنین با بهره‌گیری از دیدگاه‌های منطقی واقع‌گرایانه می‌توان به نتایج قابل اعتمادی دست یافت. تحلیل گفتمان از جنبه عملی بیشتر در سبک‌شناسی متون و نقد ادبی کاربرد دارد. نویسنده از طریق سبک و شیوه خاص خود، درک و اندیشه و احساس خود را با استفاده از زبان بیان می‌کند؛ منتقدان با فرایندهای فرهنگی سروکار دارند و باید در جهت نمایاندن حقایق پنهان در پشت متون از سازوکارهای مناسب بهره‌گیرند و بی‌طرف و منفعل نباشند. تجزیه و تحلیل‌های گفتمانی هم در حوزه ارزیابی ارزشهای ادبی و هم در زمینه شناخت ابزارهای مؤثر زبانی کارساز است و می‌تواند در تعیین چارچوبهای نظری و الگوهای تجزیه و تحلیل متون بسیار مؤثر واقع شود.

تحلیل گفتمان انتقادی نیز رویکردی است که هدف آن ارائه چشم‌انداز و نگاهی نوین به نظریه‌پردازی و تحلیل و کاربرد آن از طریق زمینه‌های کلی و گوناگون است و می‌توان دیدگاه‌های انتقادی را در حوزه‌های متنوعی همچون کاربردشناسی زبان، تحلیل روایت و داستان در ادبیات، سبک‌شناسی و تحلیل رسانه‌ها و... به کار برد. آنچه زبان‌شناسی را «انتقادی» می‌کند این ویژگی است که صورت‌های زبانی آزادانه انتخاب نمی‌شود بلکه شرایط انتخاب از قبیل بافت خرد و کلان اعم از قراردادهای اجتماعی

نوشته و نانوشته، گفتمان غالب، دانش زمینه‌ای گوینده و یا نویسنده، تاریخ و دانش اجتماعی و فرهنگی، صورتهای زبانی را خواه در متون رسانه‌ای و خواه در متون ادبی تحت تأثیر قرار می‌دهد و این شرایط توسط ایدئولوژی، جامعه و گفتمان تعیین می‌شود و تفسیر و تحلیل متون، تفسیر زبان تعیین‌شده به وسیله جامعه و به عبارتی فهم نقشها، فرایندها و معانی تعامل اجتماعی است؛ چرا که تعامل اجتماعی بر این فرض مبتنی است که رابطه بین مردم و جامعه تصادفی و دلخواهی نیست، بلکه به صورتی نمادین تعیین می‌شود (آقاگل‌زاده، ۱۳۸۶: ص ۲۲).

نمونه‌های تحلیل گفتمان در ادب فارسی

از نمونه پژوهشهای تحلیل گفتمان در آثار ادب فارسی می‌توان از مقاله «ساخت گفتمانی و متنی رباعیات خیام و منظومه انگلیسی فیتز جرالد» نوشته یارمحمدی نام برد. هم‌چنین از کتاب «به سوی زبان‌شناسی شعر» که نویسندگان آن، مهاجر و نبوی با ارائه الگویی از تحلیل گفتمان به بازخوانی چند شعر نیما پرداخته‌اند. پایان‌نامه‌هایی نیز در این زمینه نوشته شده است که به عنوان نمونه می‌توان از «تجزیه و تحلیل گفتمانی و متنی غزلیات سعدی» نوشته شهبازی و «به کارگیری روابط واژگانی در مثنوی و مقایسه آن با شاهنامه» نوشته مریم سعید دهقی نام برد.

«تجزیه و تحلیل گفتمانی داستان مدیر مدرسه در دو سطح خرد و کلان» نوشته دکتر رحیمیان و آرزو مؤمنی از مقاله‌هایی است که به رویکرد تحلیل گفتمان پرداخته است. در این مقاله آن‌چنانکه هدف تحلیل گفتمان است تلاش شده تا ساختار سازمان‌دهنده متن داستان بررسی و تبیین شود که سرانجام همان چارچوب فکری نویسنده است. در این بررسی زبان دارای دو ساخت خرد و کلان دانسته شده است. ساخت کلان یا بافتار^۵ به ویژگیهای کلی گفتمان اشاره دارد و ساخت خرد^۶ به خصوصیات جزئی‌تر در سطح جمله می‌پردازد. «لاینز» معتقد است که زبان‌شناسی خرد، ساختار دستگاه‌های زبان را بدون توجه به چگونگی اکتساب زبان، نقشهای زبانی، ارتباط متقابل زبان و فرهنگ و سازوکارهای فیزیولوژیکی و روانشناختی مورد مطالعه قرار می‌دهد که در رفتار زبانی دخالت دارد و «کریستال» بر این عقیده است که زبان‌شناسی کلان به ارتباط میان زبان و تمامی خصوصیات فرازبانی در رفتار ارتباطی مربوط است در حالی که زبان‌شناسی خرد دربرگیرنده حوزه‌هایی چون واج‌شناسی، تکواژشناسی و نحو است (رحیمیان، ۱۳۸۱: ص ۴۶). در این مقاله تجزیه و تحلیل داستان در سطح کلان براساس مطالعه مواردی

همچون زمان وقوع داستان، مکان وقوع آن، شخصیتها و نقش هر کدام، هدف داستان، طرح مسئله، گره‌گشایی و نتیجه‌گیری صورت گرفته است. برای بررسی عوامل انسجامی در این داستان نیز مصادیق پنج عامل انسجامی از قبیل ارجاع، جانمایی، حذف، عوامل ربطی و تعبیرات واژگانی دسته‌بندی و تجزیه و تحلیل شده است. نویسندگان مقاله برای تحلیل داده‌ها در سطح خرد به جستجوی مصادیق یازده الگوی نحوی از قبیل نوع جمله از نظر ساده یا مرکب بودن، شکل جمله از نظر خبری، پرسشی، امری، عاطفی، شرطی، معلوم و مجهول و همچنین بررسی جمله از جنبه اسمیه یا فعلیه بودن پرداخته‌اند. در بخش خرد به ساز و کارهای سبکی داستان از جمله توصیف، تشبیه، اصطلاحات عامیانه و نثر شکسته نیز توجه نشان داده‌اند (ر.ک. رحیمیان، ۱۳۸۱: ص ۴۱-۶۵). چنین پژوهشهایی با تکیه بر الگوهای علمی و مستند می‌تواند علاوه بر نشان دادن چارچوب فکری آفریننده اثر، بیانگر وجود یا نبود انسجام در متن نیز باشد و با بررسیهای خرد، ساختار دستوری و سبکی اثر را نیز به نمایش بگذارد.

ج- مطالعات فرهنگی

مطالعات فرهنگی^۷ در مفهوم گسترده آن درک کارکرد فرهنگ است. این رویکرد بین‌رشته‌ای از تعامل رشته‌هایی همچون جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، تاریخ، زبان‌شناسی، فلسفه، ادبیات، نقد متون و... پدید آمده است.

مطالعات فرهنگی در «لیویسیسم» ریشه دارد؛ نوعی از مطالعات ادبی که عنوانش را از نام اف. آر. لیویس، برجسته‌ترین شخصیت خود گرفته است. لیویسیسم تلاشی بود برای رواج دوباره آنچه اکنون به پیروی از پیر بوردیو سرمایه فرهنگی نامیده می‌شود. هوگارت و ویلیامز از کسانی بودند که به گسترش این حوزه اقدام کردند (ر.ک. مهدی‌زاده، ۱۳۷۹: ص ۲۳). در واقع در این رویکرد متون ادبی وسیله‌ای برای پژوهشگران است تا به پیچیدگیها، تنوعها و ظرافتهای فرهنگ روزمره و عادی به گونه‌ای روشمند بپردازند.

مطالعات فرهنگی با گسترش دایره شمول تحقیقات ادبی و فرهنگی به تمام جلوه‌های فرهنگ جامعه معاصر، بنیانی‌ترین مقولات نقد ادبی سنتی را مورد تردید قرار داده که یکی از آنها مرزگذاری بین فرهنگ متعالی و فرهنگ عامیانه و محدود کردن حوزه پژوهشها به فرهنگ متعالی است. در رویکرد مطالعه فرهنگی، پژوهشگر حوزه تحقیقات خود را به آثار مشهور و معتبر محدود نمی‌کند، بلکه ادبیات عامه‌پسند را نیز

معرف فرهنگ جامعه و درخور نقد می‌داند. مطالعات فرهنگی هم‌چنین مرزگذارهای نقد سنتی بین دوره‌های مختلف ادبی و ویژگیهای ژانرهای ادبی را مورد تردید قرار داده است. برتر دانستن تراژدی بر کمدی و یا تقسیم تاریخ ادبیات به دوره‌های کاملاً جداگانه از اندیشه‌ای سرچشمه می‌گیرد که به ارزشگذاری سلسله‌مراتبی قائل است. این رهیافت میان‌رشته‌ای اصولاً با سلسله مراتب سنتی و فرق‌گذاری بین آن مراتب مخالفت می‌ورزد (ر.ک. پاینده، ۱۳۸۲:ص ۲۹۲-۲۹۳).

رویکرد مطالعات فرهنگی، مباحث اجتماعی، فرهنگی، تاریخی و ادبی را ترکیب می‌کند و بر تخصص‌گراییهای قراردادی و جزئی‌نگریها غلبه می‌کند تا به شناخت درستی از فرهنگ و هویت هر جامعه دست یابد و در گامهای بزرگتر تنها به توصیف فرهنگها نمی‌پردازد بلکه مداخله در فرهنگها و بازسازی آنها نیز از اهداف این رویکرد است. هم‌چنین مطالعات فرهنگی به بررسی رابطه میان زبان و قدرت بویژه راه‌های ایجاد و هویت‌های اجتماعی نیز توجه دارد. مطالعات مربوط به فرهنگ عامه همچون داستانهای عامه‌پسند، تلویزیون، فیلمها، روزنامه‌ها، مجلات و موسیقی عامه‌پسند و بحث از مصرف کالا در زندگی روزمره از مباحثی است که در مطالعات فرهنگی مورد بررسی قرار می‌گیرد (ر.ک. استوری، ۱۳۸۵).

رابطه مطالعات فرهنگی با مطالعات ادبی مسئله پیچیده‌ای است که می‌توان آن را در دو زمینه بررسی کرد: نخست اینکه در مطالعه فرهنگی، مصنوعات فرهنگی نه همچون اشیایی که هستند و باید آنها را شمارش کرد، بلکه همچون «متنهایی» بررسی می‌شود که باید آنها را خواند. دیگر اینکه وقتی ادبیات چون رویه فرهنگی خاصی مورد مطالعه قرار می‌گیرد و آثار ادبی به گفتمانهای دیگر مرتبط می‌شود، دامنه پرسشهایی که آثار ادبی می‌تواند به آنها پاسخ دهد، گسترش می‌یابد و نشان داده می‌شود که این آثار به چه روشی در برابر ایده‌های عصر خود مقاومت کرده و یا آنها را پیچیده‌تر ساخته است. مطالعات فرهنگی با اصرار بر مطالعه ادبیات به منزله یک رویه دلالت در میان رویه‌های دیگر و با بررسی نقشهای فرهنگی که به ادبیات اعطا شده است، می‌تواند مطالعه ادبیات به منزله پدیده‌ای پیچیده و بینامتنی را شدت بخشد (کالر، ۱۳۸۲:ص ۶۴-۶۵).

سهم مطالعات فرهنگی در نقد ادبی در ارزیابی دوباره رابطه میان حال و گذشته نهفته است. در این رویکرد به خوانندگان یادآوری می‌شود که هر متن برای خودش تاریخی دارد و آگاهی بر موقعیتهای تاریخی می‌تواند فهم شخص و ارزیابی او از آثار ادبی را غنی سازد. نظریه‌پردازان مطالعات فرهنگی طالب نگاهی دقیقتر به پیچیدگیهای

هر جامعه هستند و می‌خواهند این کار را از رهگذر توصیف فرهنگ به‌مثابه ارگانسیم زنده‌ای انجام دهند که پیوسته تغییر می‌کند و نه به عنوان موجود ثابتی که می‌تواند به شکل عینی توصیف شود. هم‌چنین آنان بر این نکته تأکید دارند که خوانندگان، محققان و ناقدان اگر فکر کنند ارزشها و نگرشهایشان بر فهم آنان از ادبیات و فرهنگ خودشان و گذشته تأثیری ندارد، خود را گول زده‌اند (ر.ک. مکاریک، ۱۳۸۳: ص ۲۷۰-۲۷۱).

باید توجه داشت که «در عصر جهانی شدن و ادغام گفتمانهای سابقاً جداگانه، اتخاذ رهیافتی میان‌رشته‌ای برای تحلیل فرهنگ با روند عام زندگی بشر همسویی دارد، آن‌گونه که هرگونه تلاش برای تافته جدا بافته جلوه دادن نقد ادبی و پرهیز از بهره‌گیری روشها و مفاهیم سایر حوزه‌های علوم انسانی و اجتماعی، مغایر با این روند و فقط نشانه بی‌اطلاعی از وضعیت امروز تحقیقات ادبی است» (پاینده، ۱۳۸۲: ص ۳۰۳).

نمونه‌های مطالعاتی فرهنگی در ادب فارسی

مطالعه فرهنگی در جهان، رشته‌ای شناخته‌شده و آثار زیادی نیز در این زمینه نوشته شده است. در ایران نیز آثاری هست که به مطالعه فرهنگی در متون ادبی، البته نه به معنای خاص و امروزی آن، پرداخته‌اند؛ همچون کتاب «هویت ایرانی و زبان فارسی» نوشته شاهرخ مسکوب و یا «فردوسی و هویت ایرانی» نوشته منصور رستگار فسایی که در آنها متون ادبی با هدف احیای هویت ملی مورد بازخوانی قرار گرفته است. کتاب «در آینه ایرانی» نوشته محمدرضا قانون‌پرور و «شناخت مفاهیم سازگار با توسعه در فرهنگ و ادب فارسی» از انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی نیز به رویکرد مطالعه فرهنگی توجه دارد. از پایان‌نامه‌هایی که به مطالعات فرهنگی پرداخته است می‌توان از «طبقات اجتماعی و فرهنگی در دیوان حافظ» نوشته شهبازی و «جامعه، فرهنگ‌شناختی ایرانی در شاهنامه و بوستان» نوشته بتول فخرالاسلام یاد کرد. هم‌چنین باید از مقاله «جایگاه ادبیات عامه‌پسند در مطالعات فرهنگی» نوشته حسین پاینده نام برد که نگاه عمیقی به مطالعه فرهنگی دارد.

کتاب «قرائتی نقادانه از آگهی‌های تجاری در تلویزیون ایران» نوشته دکتر حسین پاینده از نمونه آثار مطالعات فرهنگی است که نویسنده در آن ساختار و مضامین آگهی‌های تجاری را با تعبیر و روشهایی مورد بررسی قرار داده است که در نقد ژانر ادبی داستانک^۱ به کار گرفته می‌شود. این قیاس به نویسنده امکان می‌دهد تا مفاهیم ادبیات داستانی از قبیل شخصیت، کشمکش، اوج، زاویه دید و درونمایه را برای بحث

درباره روایت‌هایی مورد استفاده قرار دهد که این آگهی‌ها به نمایش می‌گذارد. به نظر نویسنده، قیاس‌پذیر بودن ساختار آگهی‌های تجاری روایتی با ساختار داستانی هم‌چنین به این معناست که می‌توان از رهیافت‌های گوناگون نقد ادبی (از قبیل نقد فرمالیستی، نقد روانکاوانه، نقد فمینیستی و...) برای کاوش و بحث درباره معانی دلالت‌شده آگهی‌ها بهره گرفت. از نظر او استفاده از صنایع ادبی همچون استعاره، جناس، تجاهل‌العارف، مجاز و... نیز در آگهی‌های تجاری از یک سو به ایجاز در مرادده کلامی و تصویری کمک می‌کند و از سوی دیگر دامنه دلالت‌های معنا را گسترده‌تر می‌سازد. این پژوهش با در پیش گرفتن الگوی تحقیقات کیفی مطالعات فرهنگی، صبغه‌ای کاملاً میان‌رشته‌ای دارد و از مجموعه‌ای از نظریه‌های علوم انسانی به منظور کاوش معنا در آگهی‌های تجاری بهره می‌گیرد (ر.ک. پاینده، ۱۳۸۵).

د- روانشناسی ادبیات

روانشناسی ادبیات رویکردی در پژوهش ادبی است که در آن توجه به زبان و جنبه ناخودآگاه آن اهمیت زیادی دارد؛ بویژه زبان ادبی به علت گرایش به ابهام و چندمعنایی بودن بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد. از نظر روانکاوان، زبان ادبی به زبان بیماران روانی بسیار شبیه است؛ زیرا در هر دو، روایت و داستان‌گویی از عناصر مهم زبانی به شمار می‌رود. «فریود هنگام کاوش در سرگذشت بیمارانش به منظور یافتن سرچشمه روان رنجوری آنان دریافت که به رغم واقعی بودن شرح حال بیمارانش، روایت‌های آنان با عنصر داستانی گره خورده بود» (رایت، ۱۳۷۳: ص ۱۰۳). از نظر روانشناسان، نویسنده با همان ذهنی زندگی می‌کند که اثر هنری خود را می‌آفریند. دانشمند و هنرمند خلاق دو ذهن ندارند که با یکی زندگی کنند و با دیگری بیافرینند. بنابراین هر اثر هنری، مؤلف خود را به همراه دارد. اگر ما نخواهیم مؤلف را ببینیم این مشکل ماست و اگر بتوانیم ببینیم، نه تنها از تأثیر آن اثر هنری کاسته نمی‌شود بلکه تأثیر آن بسیار گسترده‌تر و عمیق‌تر خواهد شد (صنعتی، ۱۳۸۲: ص ۶۸).

ادبیات با راه یافتن به دنیای درون و کوشش در بیان این عوالم به پیشرفت روانکاوی کمک بسیاری کرده است. روانکاوی از این رهگذر توانسته است از مرز آسیب‌شناسی عصبی عبور کند و به پردازش نظریه‌های آفرینش هنری برسد. کارلونی می‌گوید: از آنجا که کار نوشتن خود گونه‌ای رفتار است، پس آفرینش ادبی هم مورد ویژه و تحلیل‌شدنی چون سایر رفتارهای آدمی است. اثر ادبی عملاً فرافکنی زمینه

روانی نویسنده است. تحلیل محتوای نهانی اثر به یاری محتوای هویدا یعنی روایتها و نمادهای آن، روانکاوی متن ادبی را پی می‌ریزد (غیاثی، ۱۳۸۲: ص ۱۶۸-۱۶۹). از نظر نقد روانکاوانه کلاسیک، متن ادبی همان کارکردی را برای نویسنده دارد که رؤیا برای رؤیابین یا کسی که خواب می‌بیند؛ زیرا هم در رؤیا و هم در ادبیات از مستقیم‌گویی پرهیز می‌شود و نیز در هر دو از روایت داستانی، تصویر، استعاره و نماد استفاده می‌شود. به این ترتیب هدف منتقد این است که روانشناسی نویسنده را برحسب امیال ناخودآگاهانه او به دست دهد. چنین منتقدی بر انگیزه‌های نویسنده تأکید می‌کند و الگوی تقسیم ساختاری ذهن به «خود»، «نهاد» و «فراخود» را مبنای کارش قرار می‌دهد (پاینده، ۱۳۸۲: ص ۷۷-۷۹).

در رویکرد روانشناسی ادبیات مسائل گوناگونی مورد بررسی قرار می‌گیرد که از جمله آنها می‌توان به این موارد اشاره کرد: تجزیه و تحلیل روانی متن اثر هنری، تحلیل روانی شخصیت‌های اثر، توجه به شخصیت نویسنده و انگیزه پیدا و پنهان او در آفرینش اثر، نسبت ویژگی‌های روانی شخصیت‌های داستان با نویسنده آن، تجزیه و تحلیل نام اثر و نام شخصیت‌های داستانی، تعامل روانی خوانندگان اثر با نویسنده و متن، چگونگی شکل‌گیری عناصر ادبی از قبیل استعاره و مجاز در ذهن هنرمند، معیارهای روانی کشف استعداد ادبی افراد، بررسی چگونگی بهره‌گیری نویسندگان از مفاهیم روانشناسی و شیوه‌های درمان روانی و

نمونه‌های مطالعات روانشناسی ادبیات در زبان فارسی

در ایران در زمینه روانشناسی ادبیات آثار زیادی نوشته شده که نمونه‌هایی از آن عبارت است از: بررسی آثار هدایت از نظر روانشناسی اثر سروش ایادی، تحلیل روانشناختی در هنر و ادبیات از محمد صنعتی، استعاره و شناخت نوشته حبیب‌الله قاسم‌زاده، روانکاوی و ادبیات اثر حورا یاوری، برداشتهای روان‌درمانی از مثنوی از محمدصادق مؤمن‌زاده، پیدا و پنهان (تحلیل روانشناختی بر داستان رستم و سهراب) اثر مظفر احمدی دستگردی، رمز و مثل در روانکاوی ترجمه جلال ستاری و نیز مقاله «بررسی روان‌شناختی سه منظومه غنایی فارسی» اثر اقبالی و قمری و هم‌چنین «روانشناسی رنگ در اشعار سپهری» از سیدعلی قاسم‌زاده.

یکی از نمونه‌های پژوهشی روانشناسی ادبیات نوشته حورا یاوری است بر «سمفونی مردگان» اثر عباس معروفی که به نظر منتقد از آثاری است که نه تنها درونمایه

و موضوع که ساختار و فرم آن به فضای جلسه روانکاوی و مفاهیم و شیوه‌های درمان روانی مدیون است. «سمفونی مردگان» داستان بیست و چهار ساعت آخر زندگی اورهان اورخانی است که در جستجوی برادرش آیدین است تا او را بکشد و در این مدت، ژرفترین لایه‌های درون خویش را می‌کاود. به نظر نویسنده، این داستان در سه زمینه از روشهای ناخودآگاه دفاع روانی از روشهای درمان روانی و فضای جلسه روانکاوی سود گرفته که عبارت است از: ۱. آفریدن ساختار مرکز گریز در داستان با استفاده از الگوی «نهاد» و «فرام» در روانشناسی فروید که ناسازگاری آنها با یکدیگر، «من» یا مرکز شخصیت و کانون تواناییهای فرد را از رشد و گسترش باز می‌دارد. استفاده از الگوی «وقت بیمار» در جلسه درمان روانی برای تنظیم عامل زمان در روایت و کاربرد همراه این الگو و الگوی «واپس روی» - از روشهای ناخودآگاه دفاعی روان - برای به هم ریختن ساختار سمفونی و برای دو پاره کردن اورهان به «بدن» و «روان». ۲. تکنیکها و شگردهای تحلیلی و استفاده از سه روش دفاع روانی - سرکوبی، موجه‌نمایی و واپس‌روی در ترسیم ویژگیهای شخصیتی قهرمانان کتاب و ساکت ماندن نویسنده و پرهیز از ارزشگذاری و داوری. ۳. درونمایه و موضوع که ترسیم زندگی یک خانواده، تاریخچه بیماریها، آشفتگیها، دیوانگیها و گره‌های سرکوفته جنسی است (ر.ک. یآوری، ۱۳۸۳: ۱۵۹-۱۷۶).

ه- جامعه‌شناسی ادبیات

رویکرد جامعه‌شناسی ادبیات از پژوهشهایی است که توجه بسیاری از منتقدان ادبی را به خود جلب کرده است. ادبیات در این رویکرد نهادی اجتماعی به شمار می‌رود؛ زیرا از زبان که آفریده اجتماع است به عنوان وسیله بیان استفاده می‌کند. شگردهای ادبی نیز مثل مجموعه نهادهای جامعه در ذات خود اجتماعی است؛ یعنی قراردادهایی است که فقط در جوامع بشری زاده می‌شود. خود شاعر نیز یکی از اعضای جامعه است که منزلت اجتماعی خاصی دارد؛ مخاطبانی نیز در جامعه دارد. هم‌چنین ادبیات وظیفه یا فایده‌ای اجتماعی دارد که نمی‌تواند فردی باشد. بنابراین بیشتر عناصر ادبی مانند قوانین ادبی، نمادها و... به طور ضمنی و یا در نهایت مسائل اجتماعی است (ر.ک. ولک، و دیگران، ۱۳۷۳: ص ۹۹۰).

جامعه‌شناسی ادبیات مطالعات خود را بر محتوای اثر و جوهر اجتماعی آن و روابط متقابل ادبیات و جامعه متمرکز می‌کند. این رویکرد با معتبر شمردن قواعد و قراردادهای زیباشناختی و با دقیق شدن در خرده‌فرهنگ و پایگاه اجتماعی هنرمند می‌کوشد تأثیراتی را روشن سازد که فعالیتها و آثار هنری در روند امور و نهادهای اجتماعی و سیاسی و فرهنگی بر جای می‌گذارد و هم‌چنین تأثیراتی را نشان دهد که هنر و فعالیت‌های هنری از

آنها می‌پذیرد و نقش مهمی را که ساختار اجتماعی در این میان ایفا می‌کند. هم‌چنین در این رویکرد موقع و موضع هنر و هنرمند در ساخت جامعه و روابط اجتماعی، محیط هنرمند و زمان و مکان زندگی و هم‌چنین طبقه و قشر اجتماعی که هنرمند در میان آنها و به مقتضای آنها و یا در پیوند با آنها به آفرینش اثر هنری پرداخته است مورد بررسی قرار می‌گیرد (ترابی، ۱۳۷۹: ص ۳۰). امروزه نیز ارزیابی میزان تولید و توزیع ادبیات، علل کاهش یا افزایش استقبال از هر اثر، نیازهای محتوایی گروه‌های اجتماعی مثل پیران، جوانان و کودکان و بررسی میزان مطالعه آثار ادبی در جامعه مورد توجه این رویکرد است.

نمونه‌های مطالعات جامعه‌شناسی ادبیات در زبان فارسی

از پژوهش‌های جامعه‌شناسی ادبیات در زبان فارسی می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد: بیم و امید اثر محمدحسن حمیدی، جامعه، فرهنگ و سایست در اشعار سید اشرف‌الدین گیلانی از داود علی بابایی و مقاله‌های «جامعه‌شناسی شعر نظامی» از دکتر رضا انزابی‌نژاد، «مسئله آزادی انسان در نظریه نقش اجتماعی با تکیه بر نظریه مولوی» از رامپور صدر نبوی، «مفاهیم جمعیت‌شناسی در فرهنگ و ادب پارسی» از احمد کتابی و «جامعه‌شناسی رمان فارسی» نوشته محمد غلام که ساختار چهار رمان فارسی را به تصویر کشیده است. پایان‌نامه‌هایی همچون «جامعه‌شناسی ادبیات منشور قرن پنجم» کار مظاهر علی‌پور و «بررسی مسائل اجتماعی در آثار برجسته منشور قرنهای پنجم و ششم» اثر فاطمه اسماعیلی نیز به این رویکرد پرداخته‌اند.

«جامعه‌شناسی رمان معاصر فارسی» نوشته محمد غلام یکی از مقاله‌هایی است که در این زمینه نوشته شده است. نویسنده کوشیده است با بررسی و تحلیل ساختارهای درونی چند رمان فارسی، که از مقاطع زمانی مختلف گزینش شده است به تشریح ساختار بیرونی جامعه عصر نویسنده پردازد. برای این منظور، رمان «شمس و طغرا» (۱۲۸۳) را به عنوان نخستین رمان فارسی برگزیده است. دومین رمان «حاجی آقا» است که به سال ۱۳۲۴ مربوط است. سومین رمان «جای خالی سلوچ» از محمود دولت‌آبادی است که در سال ۱۳۵۸ نوشته شده است و چهارمین رمان «خانه ادریسی‌ها» اثر غزاله علیزاده است که در سال ۱۳۷۱ به چاپ رسیده است.

نویسنده در سه بخش ساخت داستانی، ساخت تاریخی - سیاسی و ساخت اجتماعی و فرهنگی به نقد و تحلیل رمانهای معاصر فارسی پرداخته است. به نظر نویسنده، رمان، کاملترین نوعی است که می‌تواند به مطالعات جامعه‌شناختی نوین پاسخ مثبت دهد و از

دریچه مطالعه رمان فارسی بخوبی می‌توان ساختارهای جامعه ایرانی را تبیین کرد. به نظر او هر قدر از ساختار ساده جامعه ایرانی در عصر مشروطه - که عصر پیدایش نخستین رمانهای فارسی نیز هست - فاصله می‌گیریم و به سمت جامعه پیچیده‌تر پیش می‌آیم، ساختار رمان فارسی نیز پیچیده‌تر می‌شود و موضوعات اجتماعی، تنوع و پیچیدگی بیشتری می‌یابد. به نظر نویسنده، موضوعات و مقولاتی که در رمانهای فارسی، مورد نظر نویسندگان قرار گرفته است از کلی‌گرایی به سمت جزئی‌گرایی سیر می‌کند. این نکته از یک سو، حکایت به فردیت رسیدن انسان معاصر ایرانی است که با تمام وجود در رمان جدید حضور یافته و از سوی دیگر، بیانگر فاصله گرفتن ساختارهای جامعه از حالت ساده، ابتدایی و حماسی قدیم به سوی ساختارهای پیچیده و مدرن است (ر.ک. غلام، ۱۳۸۳: ۱۲۹-۱۷۳).

نتیجه‌گیری

رویکردهای میان‌رشته‌ای، که راهی برای رهایی از آسیبهای تقلیل‌گرایی و تخصص‌گرایی محض است، می‌تواند فرا راه پژوهشگر ادبی قرار دهد تا به شناخت جامع‌تر و دانشی عمیق‌تر از مسائل دست یابد. تحلیل‌گفتمان، نشانه‌شناسی، مطالعات فرهنگی، روانشناسی ادبیات و جامعه‌شناسی ادبیات نمونه‌هایی از رویکرد میان‌رشته‌ای یا فرارشته‌ای است که از تعامل رشته‌های گوناگون با مطالعات ادبی شکل گرفته است. نکته مهمی که باید به آن توجه داشت این است که زبان‌شناس یا روانشناس بدون آشنایی با ادبیات نمی‌تواند به چنین مطالعاتی دست زند؛ همچنان که پژوهشگر ادبی نیز بدون آگاهی از روانشناسی یا زبان‌شناسی نمی‌تواند پژوهشی جامع در این زمینه‌ها عرضه کند. در واقع میان‌رشته‌ای بودن این رویکردها به این معناست که محقق فارغ از جزئی‌نگری و تخصص‌گرایی به تعامل رشته‌ها و دانشی عمیق‌تر و همه‌جانبه‌تر دست یابد.

بررسیها نشان می‌دهد که تحلیل متون ادب فارسی با استفاده از این رویکردها در دهه اخیر گسترش یافته و موجب بازخوانی آثار ادب فارسی با نگاهی تازه شده است. این تحلیلها نشان‌دهنده زوایای جدیدی از ظرفیتهای پژوهشی ادبیات فارسی است. در صورتی که این ظرفیتهای از سوی پژوهشگران ادبی مورد توجه جدی قرارگیرد و واحدهای درسی جدیدی در دانشگاه‌ها تعریف و ارائه، و در آنها گرایشهای مختلف مطالعات میان‌رشته‌ای ادبی آموزش داده شود، شاهد شکوفایی پژوهشهای ادبی در ایران خواهیم بود.

- 1.Semiologie
- 2.Jakobson
- 3.Connotation
- 4.Discourse analysis
- 5.Macro-structure
- 6.Micro- structure
- 7.Cultural studies
- 8.Short short story

منابع

۱. آقاگل زاده، فردوس؛ *تحلیل گفتمان انتقادی*؛ تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۵.
۲. _____؛ «*تحلیل گفتمان انتقادی و ادبیات*»؛ ادب پژوهی (فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی)، دانشگاه گیلان، سال اول، ش اول، ص ۱۷-۲۷، بهار ۱۳۸۶.
۳. استوری، جان؛ *مطالعات فرهنگی درباره فرهنگ عامه*؛ ترجمه حسین پاینده، تهران: آگه، ۱۳۸۵.
۴. انوشیروانی، علیرضا؛ «*تأویل نشانه‌شناختی ساختارگرایی شعر زمستان اخوان ثالث*»؛ مجله پژوهش زبانهای خارجی؛ ش ۲۳، ص ۵-۲۰، ۱۳۸۴.
۵. بارت، رولان؛ «*ز اثر تا متن*»؛ ترجمه مراد فرهادپور، ارغنون؛ سال اول، ش چهارم، ۱۳۷۳.
۶. بهرام‌پور، شعبانعلی؛ «*درامدی بر تحلیل گفتمان*»؛ مجموعه مقالات گفتمان و تحلیل گفتمانی، به اهتمام محمدرضا تاجیک، تهران: فرهنگ گفتمان، ۱۳۷۹.
۷. پاینده، حسین؛ *گفتمان نقد*؛ تهران: روزنگار، ۱۳۸۲.
۸. ترابی، علی‌اکبر؛ *جامعه‌شناسی هنر و ادبیات*؛ تبریز: فروغ آزادی، ۱۳۷۹.
۹. جواندل، نرجس؛ «*نشانه‌شناسی پرس*»؛ نامه مفید؛ ش ۲۶، ص ۱۵۹-۱۷۶، ۱۳۸۰.
۱۰. دورتیه، ژان-فرانسوا؛ *علوم انسانی گستره شناخت‌ها*؛ ترجمه مرتضی کتبی و دیگران، تهران: نشر نی، ۱۳۸۲.
۱۱. رایت، الیزابت؛ «*نقد روانکاوانه مدرن*»؛ ترجمه حسین پاینده، مجله ارغوان، ش چهارم، ۱۳۷۳.
۱۲. رحیمیان، جلال و آرزو مؤمنی؛ «*تجزیه و تحلیل گفتمانی داستان مدیر مدرسه در دو سطح خرد و کلان*»؛ نشریه دانشکده ادبیات کرمان؛ ش ۱۲، ص ۴۱-۶۵، ۱۳۸۱.
۱۳. رهادوست، بهار؛ «*رویکرد بین‌رشته‌ای و مطالعات ادبی*»؛ زیباشناخت؛ ش نهم، ۱۳۸۲.

۱۴. ژيرو، هنري؛ «مطالعات فرهنگي و آموزش، از همسايگي تا همكاري»؛ ترجمه اسماعيل يزدان‌پور، سايت اينترنتي «www.geoties.com» ۱۳۸۵.
۱۵. سجودي، فرزانه؛ *نشانه‌شناسي کاربردي*؛ تهران: نشر قصه، ۱۳۸۲.
۱۶. سروش، عبدالکريم؛ *علم چيست؟ فلسفه چيست؟*؛ تهران: مؤسسه فرهنگي صراط، ۱۳۸۲.
۱۷. سلدن، رمان و پيتر ويدوسون؛ *راهنماي نظريه ادبي معاصر*؛ ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو، ۱۳۷۷.
۱۸. صنعتي، محمد؛ *تحليلهاي روان‌شناختي در هنر و ادبيات*؛ تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۲.
۱۹. غلام، محمد؛ «جامعه‌شناسي رمان معاصر فارسي»؛ مجله دانشکده ادبيات و علوم انساني دانشگاه تربيت معلم، سال ۱۲، ش ۴۵ و ۴۶، ص ۱۲۹-۱۷۳، ۱۳۸۳.
۲۰. غياثي، محمدتقي؛ *نقد روان‌شناختي متن ادبي*؛ تهران: نگاه، ۱۳۸۲.
۲۱. فرکلاف، نورمن؛ *تحليل انتقادي گفتمان*؛ ترجمه فاطمه شايسته پيران و ديگران، تهران: مرکز مطالعات و تحقيقات رسانه‌ها، ۱۳۷۹.
۲۲. قراملکي، احد؛ *اصول و فنون پژوهش در گستره دين پژوهي*؛ قم: حوزه علميه قم، ۱۳۸۳.
۲۳. _____؛ *روش‌شناسي مطالعات ديني*؛ مشهد: دانشگاه علوم اسلامي رضوي، ۱۳۸۵.
۲۴. کالر، جانانان؛ *فردينان دو سوسور*؛ ترجمه کورش صفوي، تهران: هرمس، ۱۳۷۹.
۲۵. _____؛ *نظريه ادبي*؛ ترجمه فرزانه طاهري، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۲.
۲۶. کان ديوييس، رابرت و ديگران؛ «*نقد ادبي قرن بيستم*»؛ ترجمه هاله لاجوردي، ارغنون؛ سال اول، ش ۴، ۱۳۷۳.
۲۷. گبرو، پي‌ير؛ *نشانه‌شناسي*؛ ترجمه محمد نبوي، تهران: آگاه، ۱۳۸۰.
۲۸. لاري، جان؛ *درآمدی تاريخي به فلسفه علم*؛ ترجمه علي پايان، تهران: سمت، ۱۳۷۷.
۲۹. ولک، رنه و آوستن وارن، *نظريه ادبيات*؛ ترجمه ضياء موحد و پرويز مهاجر، تهران: علمي و فرهنگي، ۱۳۷۳.
۳۰. مکاريک، ايرنا ريما؛ *دانش‌نامه نظريه‌هاي ادبي معاصر*؛ ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوي، تهران: آگاه، ۱۳۸۳.
۳۱. مهدي‌زاده، سيد محمد؛ «مطالعات فرهنگي: رهيافتي انتقادي به فرهنگ و جامعه نو»؛ رسانه، سال ۱۱، ش ۱، ص ۲۲-۳۵.
۳۲. مورن، ادگار؛ *روش (۱) طبيعات طبيعت*؛ ترجمه علي اسدي، تهران: سروش، ۱۳۷۴.
۳۳. _____؛ *درآمدی بر اندیشه پيچيده*؛ ترجمه افشين جهانديده، تهران: نشر ني، ۱۳۷۹.
۳۴. ميلز، سارا؛ *گفتمان*؛ ترجمه فتاح محمدي، زنجان: نشر هزاره سوم، ۱۳۸۳.

۳۵. یارمحمدی؛ لطف‌الله؛ *گفتمان‌شناسی رایج و انتقادی*؛ تهران: هرمس، ۱۳۸۳.

۳۶. یاوری، حورا؛ *زندگی در آینه*؛ تهران: نیلوفر، ۱۳۸۳.

37. Moran, Joe; *Interdisciplinarity*, London, Routledge, 2002.

38. Wodak, Ruth & Paul Chilton, *A New Agenda In Discourse Analysis*, John Benjamins Publishing Company, 2005.

